

تبیین بسترهای همگرایی و واگرایی احزاب و نقش آن در شکل‌گیری و شکست جنبش‌های اجتماعی

علیرضا اکبرزاده^۱

مهدی میرزایی^۲

چکیده

مطالعه تغییرات اجتماعی ایران در صد سال اخیر نشان دهنده تحولات ساختاری در حوزه سیاست و به ویژه نقش احزاب و گروه‌های نخبه سیاسی است. پژوهش حاضر به دنبال تبیین بسترها و پیامدهای همگرایی - واگرایی دو گروه سیاسی ملی و مذهبی در شکل‌گیری جنبش ملی کردن صنعت نفت و در نهایت شکست جنبش (در طی کودتای ۲۸ مرداد) است. برای این منظور تلفیقی از دیدگاه‌های دیالکتیکی و کارکردی در مورد ستیز به عنوان چارچوب نظری پژوهش انتخاب شده و متناسب با این چارچوب نظری، دو مدل پژوهشی و عملیاتی برای تبیین مساله پژوهش ارائه شده است. پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های کیفی است و از راهبرد، مطالعه موردی استفاده شده است. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد، همگرایی احزاب سیاسی در دوران نهضت ملی نه بر پایه تلاش و اقدام گروهی نخبگان و جریان‌ات سیاسی ایرانی، بلکه در شرایط اشغال و تضعیف قدرت در کشور، آغاز گردید و همگرایی‌های نخبگان به ویژه مصدق و کاشانی یک استراتژی ریشه داری نبود بلکه به عنوان یک تاکتیک بود و اگر کودتای ۲۸ مرداد نیز رخ نمی‌داد مشخص نبود که با این اندیشه‌های واگرا تداوم این همگرایی‌ها تا کی ادامه می‌یافت؟ لذا وجود یک استراتژی ریشه دار در بین نخبگان سیاسی برای همگرایی، وجود یک روحیه متساهلانه در میان آنها و نیز پرهیز از رفتارهای اقتدارگرایانه به ویژه در جامعه‌ای که دستخوش تغییرات سریع بوده، می‌توانست جلو تکرار تراژدی غمبار همگرایی - واگرایی را بگیرد، تراژدی که نخبگان همواره با درخواست توانم مؤلفه‌های پارادوکسیکال آزادی خواهی و اقتدار طلبی به باز تولید آن کمک کرده‌اند.

واژگان کلیدی: احزاب سیاسی، جنبش اجتماعی، ستیز، همگرایی، واگرایی

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه افسری امام علی (ع)، تهران، ایران. ایمیل: Ali_reza615@yahoo.com

۲. استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه افسری امام علی (ع)، تهران، ایران. ایمیل: Ma.mirzaei@ut.ac.ir

مقدمه

احزاب سیاسی از نهادهای موثر در حیات سیاسی جوامع هستند که خود بر بستر پیش زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گوناگون رویداده و بازتاب شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه از یک سو و ساختار نظام سیاسی از سوی دیگر و برآیند چگونگی مواجهه و تعامل نیروهای مختلف اجتماعی با عرصه سیاست است. تاریخچه حزب به مفهوم جمعیتی سیاسی در ایران قدمتی طولانی دارد، اما سابقه حزب سیاسی به شکل مشخص و در چهارچوب تعاریف مرسوم و جدید از احزاب در ایران از حدود یک قرن تجاوز نمی‌کند و به دوره مشروطه و یا کمی پیش از آن باز می‌گردد. زیرا احزاب در تعریف مدرن دارای کارکردهای چندگانه: کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در آن، سازماندهی نیروها و تلفیق منافع متعارض، بسیج و سازماندهی اقشار مختلف اجتماعی، ارائه دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی، عامل جامعه‌پذیری سیاسی و آموزش سیاسی شهروندان و... به شمار می‌روند که جمعیت فعال سیاسی در تاریخ گذشته ایران فاقد چنین کارکردهایی بوده است. از زاویه تاریخی، آغاز قرن سیزدهم (هجری قمری) را که طی آن در ایران جنبش تنباکو شکل گرفت می‌توان تحولی مهم در جهت پیدایش روحیه ملی و اندیشه ایرانی بودن دانست. روحیه‌ای که محصول برخورد فکری ایرانیان تحصیل کرده با فرهنگ و تمدن غرب و آشنایی با آثار سوء نفوذ استعماری کشورهای خارجی به ویژه روسیه و انگلستان بود. در نهضت ملی کردن صنعت نفت نیز روشنفکران که حاملان اندیشه ایرانی بودن و روحیه ملی‌گرایی بودند با حمایت از اندیشه تفکیک قوای حکومتی، اندیشه جدایی دین از سیاست یا مذهب از دولت را کنار گذاشتند. هر چند که جبهه ملی که در این دوران به عنوان پرچمدار این اندیشه و روحیه بود، پس از کسب قدرت سیاسی نتوانست حمایت همه‌جانبه نیروهای مذهبی را از خود استمرار بخشیده و به روند تکاملی جنبش ادامه دهد.

بیان مساله

مطالعه تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران نشان می‌دهد که جامعه ما در صد سال اخیر شاهد تحولات سیاسی و اجتماعی بسیار زیادی بوده است که مهمترین این تحولات را ما در حوزه سیاست می‌بینیم به خصوص نقش احزاب و گروههای نخبه سیاسی که در این میان نقش فعال تری را بازی کرده‌اند. در پژوهش حاضر نقش دو گروه سیاسی (ملی و مذهبی) در فاصله سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ بر جسته‌تر از سایر گروههاست. نیروهای مذهبی به رهبری کاشانی که طیف متفاوتی از افکار و عقاید داشتند و نیروهای ملی به رهبری مصدق که نیروهای تحصیل کرده و به اصطلاح روشنفکر بودند که آنها هم طیف متفاوتی از افکار و عقاید را در مقابل ساختار سیاسی و اجتماعی ایران داشتند.

اما با مطالعه تاریخ معاصر ایران به ویژه مشروطیت شاهد این قضیه هستیم که انقلاب مشروطه با همکاری و همراهی و مساعدت نیروهای مذهبی و روشنفکری به پیروزی می‌رسد ولی بعد از پیروزی این همکاری و مساعدت نیروها از بین رفته و جای خود را به دشمنی و مجادله می‌دهد و آنان همدیگر را به دشمنی و خیانت به کشور متهم می‌کنند و در این میان بعضی‌ها هم به دارآویخته شده یا خانه نشین می‌شوند و سایه استبداد بر کشور مستولی می‌گردد. نقطه عطف دیگر در تاریخ ایران (بین سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰) دومین جنبش اجتماعی توده‌ای قرن بیستم در ایران بود که در مورد این جنبش پر دامنه نظرات مختلفی ابراز شده است. عده‌ای آنرا «جنبش لیبرالی» نامیده‌اند و برخی مثل جان فوران آن را یک «جنبش انقلابی» می‌دانند که در صدد بود ایران را از مدار وابستگی به غرب و قدرت‌های خارجی برهاند و خاصه وابستگی به انگلیس را با ایجاد ائتلافی محکم و مردمی از بین ببرد و با اصلاحات پر دامنه سلطنت مشروطه ایران را بر مدار دموکراسی واقعی قرار دهد اما مبارزه ملی کردن نفت به رهبری محمد مصدق هم نظیر انقلاب مشروطیت، هر چند ملت را رویاروی شاه و قدرت‌های خارجی قرار داد و با همکاری و مساعدت نیروهای ملی و مذهبی به ثمر رسید، ولی بعد از پیروزی، نیروهای دلسوز و وفادار به جنبش از هم جدا شده و زمینه برای کودتا گران و مستبدان همواره گردید و باز آن تراژدی تلخ پیروزی- شکست دوباره تکرار شد که تکرار این تراژدی تلخ در تاریخ معاصر ایران به ویژه تراژدی شکست، نگارنده را بر آن داشته که به بررسی زمینه‌ها و پیامدهای همگرایی و واگرایی احزاب سیاسی (نیروهای ملی و مذهبی) که منجر به شکل‌گیری جنبش ملی کردن صنعت نفت و در نهایت شکست جنبش در کودتای ۲۸ مرداد شد، بپردازد. در نهایت سهم پژوهش حاضر در دانش‌افزایی و کاربردی بودن آن مخصوصاً در شرایط کنونی در این است احزاب سیاسی و نقش‌نخبگان سیاسی در این احزاب در حیات اجتماعی و سیاسی جوامع تاثیر گذار است و بازتاب شرایط عینی و ذهنی حاکم بر آن جامعه می‌باشد. لذا بررسی بسترهای همگرایی و واگرایی احزاب سیاسی در طول تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی ایران و پیامدهای ناشی از آن می‌تواند به عنوان تجربه و عبرتی برای احزاب سیاسی در دوران معاصر و در شرایط امروزی کشور باشد که باید بارویکردی انتقادی- تاریخی به تحلیل بسترها و زمینه‌های حضور و برآمدن همگرایی و واگرایی در سپهر گفتمانی احزاب سیاسی پرداخت به طوری که از همگرایی و نوع همکاری و همیاری احزاب در عرصه سیاسی و اجتماعی یک روحیه متساهلانه در میان نخبگان سیاسی شکل بگیرد و از واگرایی احزاب و رهبران جریان‌های سیاسی در این برهه حساس کشور (بعد از جنگ ۱۲ روزه) و دقیقاً در شرایطی که جامعه بیشتر از گذشته نیاز به همصدایی یا تکصدایی در مقابل دشمن دارد؛ جلوگیری شود.

پیشینه احزاب سیاسی

در این بخش وضعیت احزاب سیاسی در دوره پهلوی دوم و تحولات تاریخی و اجتماعی شکل گرفته در جنبش ملی کردن صنعت نفت و در کودتای ۲۸ مرداد و نقش همگرایی و واگرایی احزاب سیاسی در پیروزی و در نهایت شکست جنبش بررسی می‌گردد.

احزاب در دوره پهلوی دوم

پس از سقوط رضا شاه، ممنوعیت تشکیل احزاب سیاسی خیلی زود لغو شد و ۱۳۰۰ زندانی سیاسی از زندان‌ها آزاد شدند و تعداد زیادی احزاب سیاسی به وجود آمدند. از میان آنها چند حزب توانستند نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. این نمایندگان را اغلب عناصری تشکیل می‌دادند که به خاطر نشان دادن احساسات مخالف دیکتاتوری رضا شاه در دوران سلطنت او مورد بد رفتاری قرار گرفته بودند. سقوط رژیم دیکتاتوری رضا شاه و اشغال ایران توسط نیروهای خارجی در دهه ۱۹۴۰ به دو نیروی مهم در عرصه سیاست داخلی کشور امکان رشد داد. نیروی نخست، عناصر دموکرات آزاد شده از قید دیکتاتوری بودند که برای استقرار حکومتی بر اساس قانون اساسی مبارزه می‌کردند. نیروی دوم را کسانی تشکیل می‌دادند که از یک سو به توسعه نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران کمک می‌کردند و از سوی دیگر بر آتش احساسات ناسیونالیستی دامن می‌زدند. در انتخابات سال ۱۹۴۴ که برای تعیین نمایندگان چهاردهمین دوره قانون‌گذاری مجلس برگزار شد- در این مجلس نفت به صورت مهم‌ترین مسأله درآمد- هر دو نیرو توانستند، اثرگذار باشند. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۸۳). در مجموع مجلس چهاردهم متشکل از ۷ فراکسیون تشکیل شد که تمایلات سیاسی آنها را طیف وسیعی از محافظ کاران پشتیبان سرمایه داری تا مارکسیسم تشکیل می‌داد. اما از میان ۱۲۶ نماینده مجلس، اکثریت را نمایندگانی با تمایلات ناسیونالیستی، تشکیل می‌دادند که دو هدف مشخص را تعقیب می‌کردند. اول، مبارزه برای استقرار نظام واقعی مشروطه و حکومتی بر پای قانون و دوم، از بین بردن نفوذ خارجی در کشور. مصدق رهبر غیر رسمی یک اتحاد، مرکب از ۱۶ تن از نمایندگان در مجلس چهاردهم بود، که به خود، نمایندگان «مستقل» می‌گفتند و مبارزه شان را برای اجرای دو هدف فوق متمرکز ساخته بودند. با چنین ترکیب و زمینه‌ای بود که مجلس، به صحنه طرح مسأله نفت تبدیل گردید. (همان: ۸۴)

جنبش ملی کردن صنعت نفت

در عرصه بین‌المللی، ایران در دوران اشغال به وسیله بیگانگان در جنگ جهانی دوم به میدان مناسبی برای «شکار» امتیازات نفتی تبدیل شده بود به طوری که در سال ۱۹۴۳ میلادی شرکت رویال داچ شل (هلندی) نمایندگان خود را به ایران فرستاد تا درباره به دست آوردن یک امتیاز نفتی، خارج از حوزه امتیاز و فعالیت

گفتگو کند. به تشویق محمد رضا شاه، بعضی کمپانی های امریکایی هم درصدد کسب امتیاز نفت در ایران برآمدند و روسها نیز فرصت را برای شرکت در این مسابقه از دست ندادند.

در سپتامبر ۱۹۴۴ روسها «سرگی کافتارادزه» (معاون وزارت خارجه شوروی) به ایران فرستادند و در ۵ ایالت شمالی ایران که هم مرز با کشور روسیه بود تقاضای امتیاز نفت کردند. با این وجود دولت ایران اعلام داشت که تا پایان جنگ جهانی دوم هیچ امتیازی نخواهد داد. (هر چند که گفته شد بعدها دولت زیر فشار تن به اعطای امتیازاتی داده است). نمایندگان حزب توده در مجلس زیر بار این نظر نرفتند و اصرار داشتند که دولت ایران باید میان نفوذ غرب و روسیه در کشور تعادلی ایجاد کند و از آنجا که به انگلیس در جنوب ایران امتیاز نفت داده شده، دلیلی ندارد که روسیه را از داشتن چنین امتیازی در شمال محروم کنیم.

مصدق این استدلال را رد کرد. او گفت که ایران باید از سیاست «موازنه منفی» پیروی کند، یعنی نباید به هیچ کشوری امتیازی بدهد به بهانه اینکه به کشور دیگر هم چنین امتیازی داده شده است. زیرا در غیر این صورت این دور باطل تمامی نخواهد داشت. در تشریح این امر مصدق گفت: اگر ما دنبال سیاست «موازنه مثبت» برویم باید به اتحاد شوروی یک امتیاز ۹۲ ساله نفت در شمال بدهیم. اگر ایران این اقدام را عملی کند وضعیت این مثال را به ذهن می آورد که یک دست شخصی را قطع کنند و او در جستجوی به دست آوردن تعادل و برقراری موازنه، موافقت نماید که دست دیگرش هم قطع شود. بنابراین نباید هیچ امتیازی به هیچ کشور خارجی، چه در طول جنگ و چه در دوران پس از آن داده شود. (همان: ۶-۸۵). این چنین اندیشه ای از طرف جبهه ملی و به ویژه رهبر مورد قبول این جبهه یعنی محمد مصدق که برنامه های عمده خود را حول سه محور ملی کردن منابع ایران، برقراری دموکراسی پارلمانی و اصلاحات داخلی به منظور بهبود وضعیت اقتصادی اعلام کرده بود در کنار ائتلاف با گروه اجتماعی مهم دیگری یعنی روحانیت (نیرو های مذهبی) موثر واقع شد و منجر به ملی شدن صنعت نفت گردید. (فوران، ۱۳۸۷: ۴۲۶)

اما باید افزود که مبارزات مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت کشور که اوج آن بین سال های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ ارزیابی می گردد؛ یک رویداد اتفاقی، ساده و بدون مقدمه نبود، بلکه وقوع آن همانند همه جنبش ها و انقلاب ها متأثر از بسترها و زمینه های مناسب، به هم پیوسته و انباشته داخلی و خارجی بوده است. در عرصه داخلی؛ نیم قرن غارت منابع نفتی و تحمیل دولت های دست نشانده به نحوی که این ماده حیاتی بیش از آنکه برای ملت ایران طلای سیاه باشد بلای سیاه بود، عدم بهره مندی واقعی کشور از درآمدهای نفتی، نارضایتی مردم و نخبگان سیاسی از این رابطه نابرابر، انباشت مطالبات اقتصادی مردم از شرکت نفت جنوب، قضای باز سیاسی در دهه ۱۳۲۰ و طرح و بیان بخش هایی از شیوه های استعماری شرکت نفت جنوب توسط اصحاب اهل قلم، مطبوعات و احزاب، بحث و گفتگوهای صریح نمایندگان مجلس شورای ملی در دوره های

چهاردهم و پانزدهم قانون‌گذاری در استیفای حقوق از دست رفته ملت در خصوص این ماده حیاتی بسترهای مناسبی را برای آغاز روند جنبش ملی کردن صنعت نفت ارزیابی می‌شود.

همگرایی نیروهای ملی و مذهبی

در فاصله میان انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، به ویژه در عصر رضا شاه، برخی دگرگونی‌های قابل توجه در ساختار و آرایش گروه‌های اجتماعی و سیاسی ایران روی داد. یکی از این دگرگونی‌ها گسترش روشنفکران به سوی طبقه متوسط حقوق‌بگیر و در نتیجه ظهور این طبقه در صحنه اجتماعی و سیاسی ایران بود. طبقه متوسط جدیدی که با تلاش‌های رضا شاه به منظور توسعه یک ارتش نوین و یک نظام اداری کارا و متمرکز به وجود آمد. تحول دیگر این بود که اقشار مذهبی سنتی که در این دوران پس روی اقتصادی و فرهنگی زیادی نموده بودند و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی آنها در اثر سیاست‌های رضا شاه محو گردیده بود، بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا حدودی جان گرفت. بنابراین در چنین شرایطی و در فضای نسبتاً باز سیاسی بین سال‌های ۳۲-۱۳۲۰ یک الیگارش متشکل از سیاستمداران محافظه‌کار سنتی و رهبران مذهبی با نفوذ به همراه روشنفکران طبقه جدید، توانستند مجلس و کابینه را تحت نفوذ خود قرار دهند و جبهه ملی ائتلافی تشکیل بدهند. جبهه ملی دو جناح متباعد را نمایندگی می‌کرد: طبقه متوسط سنتی متشکل از تاجران خرده‌پا، روحانیون و بزرگان اصناف و طبقه متوسط جدید شامل: روشنفکران نوگرا با اندیشه‌های تکنوکرات

به منظور ملی کردن صنعت نفت علاوه بر احزاب و گروه‌های وابسته به بازار، چهار حزب نیز به جبهه ملی پیوستند و پشتیبانان اصلی مصدق را تشکیل دادند که عبارت بودند: از "حزب ایران"، "حزب زحمتکشان"، "حزب ملت ایران" و "جامعه مجاهدین اسلام" که پیوند نزدیکی با آیت‌الله کاشانی داشتند. ولی بر خلاف انقلاب مشروطه که طبقه متوسط سنتی و برخی از علما رهبری ائتلاف را برعهده داشتند، این بار در ائتلاف جبهه ملی رهبری ائتلاف را طبقه متوسط جدید در دست داشت و مادامی که تهدید بریتانیا (به عنوان دشمن خارجی) و شاه (به عنوان دشمن داخلی) خطرناک به نظر می‌رسید، جبهه ملی علی‌رغم اختلافات داخلی در ظاهر همگرایی و اتحاد خود را حفظ نمود به ویژه اینکه مصدق از یک سری تاکتیک‌های برای حفظ همگرایی استفاده نمود. برخی از سیاستمداران مذهبی مورد اعتماد علما را وارد کابینه نمود، فروش مشروبات الکلی را غیر قانونی اعلام کرد و برای تشویق صنایع دستی تعرفه‌ها را بالا برد. (مقصودی، ۱۳۸۰: ۳۰۲). اما در نهایت می‌توان گفت سه علاقه مشترک این گروه‌ها را در قالب جبهه ملی گرد آورده بود: مبارزه مشترک علیه ائتلاف دربار و شاه؛ مبارزه با شرکت نفت انگلیسی و عقاید سیاسی و شخصیتی مصدق به عنوان دولتمردی وطن‌پرست که همواره با اعطای امتیازات خارجی مخالفت می‌کرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۳۲۰)

کودتای ۲۸ مرداد

در مرداد ۱۳۳۲ به نظر می رسید که مصدق کاملاً بر اوضاع کشور مسلط شده است. زیرا او شاه را به یک رئیس تشریفاتی تبدیل کرده بود و با انحلال مجلس و وضع قانون اصلاحات ارضی و توسل مستقیم به مردم، مخالفت اشراف را از بین برده بود و همچنین شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرده بود و تاسیسات شیلات خزر را از دست شورویها باز پس گرفته و سیاست موازنه منفی خود را عملی ساخته بود. بنابراین چنین تصور شده بود که ایران نیز راه جمهوری خواهی و بی طرفی و رادیکالیسم طبقه متوسط را در پیش گرفته است. اما قدرت مصدق ناپایدار و غیر واقعی بود. زیرا مصدق با کسب پیروزیهای جدید، متحدان پیشین خود را از دست داد و در راه اصلاحات اجتماعی گسترده ای که وعده داده بود، با مشکل درآمد در حال کاهش نفت، بیکاری روزافزون و قیمتهای به شدت فزاینده کالاهای مصرفی گرفتار شد. او شادمان از نتیجه همه پرسی، غافل از این بود که گروهی از افسران ارتش دست اندکار طراحی کودتا هستند. گروهی از فرماندهان نظامی که پس از سی تیر به دستور مصدق اخراج شده بودند با گردهمایی در باشگاه افسران، کمیته نجات وطن تشکیل دادند و معتقد بودند که وظیفه میهنی افسران است تا در راه سلطنت و نیروهای مسلح بجنگند و با تندرویها مبارزه کنند و کشور را از آشوب و فروپاشی اجتماعی نجات دهند. شخصیت برجسته این کمیته، سپهبد زاهدی بود. زاهدی کمیته مخفی خود را با کمک روزولت که از طرف سازمان سیا برای تامین مالی کودتای نظامی به تهران فرستاده شده بود، گسترده تر کرد و عده ای چاقو کش و اوباش نیز استخدام کرد تا با حمل پرچمهای حزب توده و به منظور برای برانگیختن احساسات مردم بر علیه حزب توده، به مساجد حمله و بی حرمتی کنند. افزون بر این سرتیپ افشار طوس، که از افسران طرفدار مصدق بود، کشتند و جسد مثله شده اش را در اطراف تهران انداختند تا هشدار به دیگر افسران طرفدار مصدق باشد.

اما اقدام بعدی افسران طرفدار شاه ساقط کردن مصدق بود و در ۲۵ مرداد سرلشکر نصیری با یک فرمان سلطنتی مبنی برکناری مصدق از نخست وزیری و انتساب زاهدی به جای او رهسپار دفتر مصدق شد. اما هنگام نزدیک شدن به اقامتگاه مصدق، فرمانده ارتش که طرفدار مصدق بود، او را بازداشت کرد. روز بعد از این حائنه، شاه به بغداد رفت و جبهه ملی هم برای تعیین سرنوشت سلطنت کمیته ای تشکیل داد و در عین حال توده ای ها به خیابانها ریختند و مجسمه های شاه و پدرش را پایین کشیدند. صبح روز بعد مصدق با سفیر آمریکا گفتگو کرد و سفیر آمریکا به او قول داد در صورت برقراری دوباره نظم، آمریکا به دولت مصدق کمک خواهد کرد. به همین خاطر هم مصدق به ارتش فرمان داد تا خیابانها را از همه تظاهرات کنندگان پاک سازند. جالب اینجاست که مصدق تلاش کرد تا برای پراکنده کردن مردم که پشتیبانان اصلی او بودند، از ارتش، دشمن پیشین خود، استفاده کند (در واقع او از دشمن خود برای از بین بردن طرفداران خود استفاده کرد). اما در همین موقع رهبران حزب توده تلفنی به مصدق اطلاع دادند که افسران سلطنتی می خواهند به بهانه باز گرداندن نظم و قانون، جبهه ملی را سرنگون سازند. آنها از مصدق خواستند تا یک ائتلاف گسترده تشکیل

دهد. اما مصدق پاسخ داد که چنین کاری را نمی‌کند. اما ارتش از این فرصت برای سرکوبی خود مصدق استفاده کرد و در ۲۸ مرداد، زاهدی با فرماندهی ۳۵ تانک اقامتگاه مصدق را محاصره و پس از ۹ ساعت درگیری مصدق را بازداشت کرد و به نخست‌وزیری او پایان داد. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۲۵)

واگرایی نیروهای ملی و مذهبی

واگرایی و تشتت سیاسی در میان احزاب و نخبگان سیاسی در جامعه ایرانی خاص دوران مصدق نبود بلکه این تراژدی و بیماری مزمن اجتماعی در جریان انقلاب مشروطیت نیز در بین نیروهای انقلابی ظهور پیدا کرده و در نهایت به شکست نهضت مشروطه منجر شده بود. اما در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت، مصدق تا جریان سی‌تیر ۱۳۳۱ برای خشنود ساختن نیروهای مذهبی و همچنین جناح ملی، بسیار خوب عمل کرد. فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد و نیز پس از برخوردهای مختصر با فدائیان اسلام، بعداً بیست و هشت تن از اعضای آن، از جمله قاتل رزم آرا را آزاد کرد.

اما مصدق هنگامی که در ماه‌های پس از سی‌تیر ۱۳۳۱ با اطمینان از شکست شاه و انگلیس، به تغییرات اجتماعی بنیادی دست زد، پشتیبانی جناح سنتی (نیروهای مذهبی) را از دست داد. به خصوص زمانی که مصدق تصدی پست وزارت خانه‌ها را به افراد غیر مذهبی حزب ایران و یا حزب توده واگذار کرد؛ این اختلافات شدت گرفت. به دین ترتیب، در مرداد ۱۳۳۲، تضادهای اساسی و پنهان بین دو نیروی ملی و مذهبی علنی شد. مصدق در نتیجه اتحاد با طبقه متوسط جدید (ملی) پشتیبانی سه گروه نماینده بازار، مجاهدین اسلام، حزب زحمتکشان و فدائیان اسلام را از دست داد. اما سه نماینده طبقه جدید: طبقه روشنفکر، حزب ایران، حزب ملی، و نیروی سوم (خلیل ملکی بعد از اخراج از زحمتکشان تشکیل داد) به او وفادار بودند. بنابراین جبهه ملی از جنبش طبقه متوسط سنتی و جدید به جنبش طبقه متوسط جدید (ملی) تبدیل شد و مصدق می‌رفت که تجربه تلخ انقلاب مشروطه را تجربه کند. (صالحی، ۱۳۸۱)

در واقع جنبش ملی کردن صنعت نفت نیز در دوره‌ای که شرایط اجتماعی بیانگر اوج مناقشات سیاسی داخلی در ایران بود، رخ داد. اگر چه در دوره اول نخست‌وزیری مصدق ائتلاف جبهه ملی توانست به عنوان یک نیروی غالب و منسجم و با پشتوانه افکار عمومی نوعی اجماع و مفاهمه نسبی را حول محور نهضت به وجود آورد، ولی رجال سیاسی و احزاب مختلف به عنوان شرکای یک بازی قدرت در بیشتر دوران نهضت ملی کارشان تنه زدن‌ها و هل دادن‌های دائمی برای دستیابی به برتری بود. در حقیقت قدرت مصدق بر انبوهی از نیروهای اجتماعی - سیاسی و تمایلات متعارض و متفاوت استوار بود که گاهی با هم در تعارض و ستیز شدید بودند و مصدق در سازماندهی این نیروها در قالب یک تشکل سیاسی قدرتمند و به کارگیری آنها در موقع نیاز موفقیت چندانی کسب نکرد. بنابراین واقعیت آن بود که به جز یک دوره کوتاه، آن نوع اجماع و مفاهمه ملی فراگیر در مورد نهضت، اهداف، سیر تحول و نحوه پیشبرد آن، بین گروه‌ها و رجال سیاسی هرگز به وجود

نیامد و مناقشات و ستیزهای داخلی به دشمنان نهضت، انگلیسی ها و متحدان داخلی شان فرصت داد تا با تکتیک ها و سیاست های دیرینه خود که همانا پاشیدن بذر اختلاف میان احزاب و گروه های اجتماعی و سیاسی و به ویژه میان رهبران این گروه ها بود، در مبارزات سیاسی و داخلی ایران برنده شوند. از جمله موارد اختلاف میان کاشانی و مصدق را (که در واقع بستر لازم را برای واگرایی نیروهای ملی و مذهبی فراهم آورد) به صورت زیر بیان کرد:

- تفاوت در شخصیت: نظر به نفوذ کلام و پیروان فراوانش، آیت الله کاشانی خود را رهبر حقیقی جنبش می دانست و در مواردی چند علناً بر نقش رهبری و محبوبیت خود در بین توده ها تاکید می کرد. او خواستار تغییرات بنیادین اجتماعی بر اساس موازین شرعی در کشور بود و از نگرشی دینی برخوردار بود که با نحوه تفکر دنیایی مصدق تفاوت کلی داشت. مصدق اساساً در ارتباط با روحانیون با دشواری هایی روبرو بود و عقیده داشت که روحانیت علی رغم حمایت از جنبش و بسیج توده ها نایستی طالب کسب قدرت خصوصاً در حوزه اجرایی حکومت باشد.

- اختلاف نظر در حوزه عزل و نصب ها و سیاست ها: با توجه به نقش رهبری آیت الله کاشانی در قیام سی تیر ۱۳۳۱، او انتظار داشت که در انتصابات و سیاست های دولت صاحب نظر باشد. لذا نسبت به عزل و نصب ها شدیداً معترض بود و مصدق هم در پاسخ او را از دخالت در امور سیاسی و سیاست های دولت به خاطر مصالح دولت و کشور بر حذر می داشت.

- عدم تعقیب و مجازات مسببین کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از جانب دولت مصدق علی رغم پیگیری موضوع از جانب کاشانی و مجلس

- مخالفت آیت الله کاشانی با اعطاء امتیازات قانون گذاری به دولت مصدق

- نهایتاً آنچه که باعث واگرایی و جدایی برگشت ناپذیر دو رهبر جنبش و مخالفت علنی آیت الله کاشانی از مصدق گردید، تصمیم مصدق به انحلال مجلس هفدهم از طریق فراندوم و مراجعه مستقیم به آرای مردم بود که در مقابل آیت الله کاشانی این اقدام مصدق را خیانت به کشور دانست و تقاضای اختیارات فوق العاده از مردم در زمانی که مجلس وجود ندارد را عین استبداد دانست که راه را برای دیکتاتوری و حکومت فردی و خودسری هموار می سازد.

مبانی نظری پژوهش

در پژوهش حاضر ما به دنبال یافتن پاسخ به این سوال هستیم که چه بسترهای اجتماعی و سیاسی موجب همگرایی و واگرایی بین احزاب ملی و مذهبی بین سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۹ بوده است؟ و پیامدهای این

همگرایی و واگرایی احزاب در آن برهه تاریخی چه بوده است؟ برای پاسخ‌گویی به این سؤالات یا هر مساله پژوهشی باید به دنبال یک پشتوانه نظری و منطقی قابل قبولی بود تا بتوان بر اساس آن به کالبد شکافی مساله مورد نظر پرداخت. بر این اساس در این تحقیق با توجه به دیدگاه‌های نظری ستیز، یک چارچوب نظری برای تبیین مساله مورد نظر انتخاب شده است. در مورد ستیز در روابط میان افراد و گروه‌های سیاسی و نحوه تعامل بین آنها دو دیدگاه وجود دارد: ۱- دیدگاه‌های دیالکتیکی در مورد ستیز مثل: دیدگاه‌های مارکس و دارندوف ۲- دیدگاه‌های کارکردی مثل: دیدگاه‌های زیمل و کوزر. (ریتزر، ۱۳۷۹: ۱۵۶)

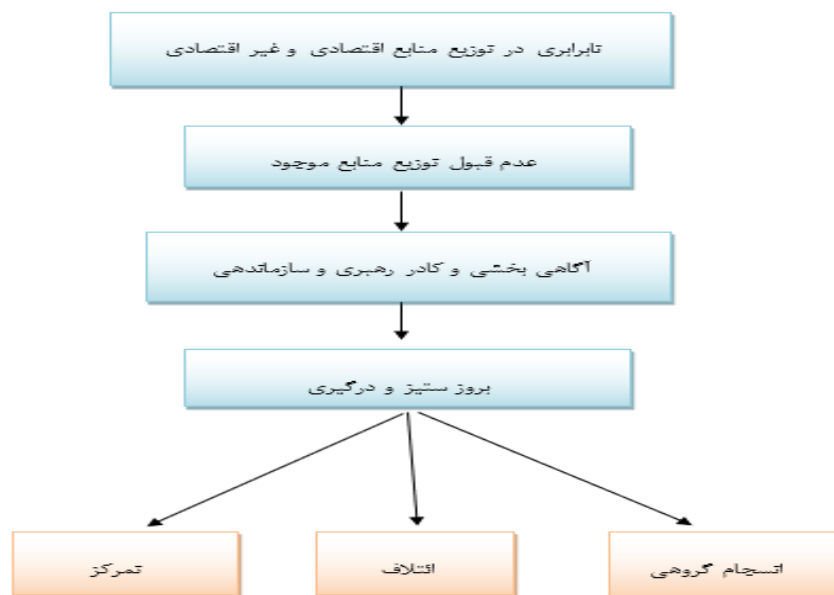
مارکس: به نظر ماکس جامعه متشکل از توازن نیروهای متضاد است و دگرگونی اجتماعی هم حاصل این تنشها و کشمکشهای نیروهای متضاد در اجتماع است. او معتقد است که ستیز مولد همه چیزهاست و کشمکش اجتماعی جان فراگرد تاریخی را تشکیل می‌دهد و هر چه نابرابری توزیع منافع کمیاب در یک نظام بیشتر باشد، ستیز منافع بین جنبش‌های غالب و مغلوب در یک نظام بیشتر است و هر چه بخش‌های مغلوب از منافع واقعی خود آگاه‌تر شوند، احتمال این که آنها مشروعیت الگوهای موجود توزیع منابع کمیاب را زیر سوال ببرند، بیشتر می‌شود و هر چه قطبی شدن بخش‌های غالب و مغلوب بیشتر باشد ستیز خشونت آمیز می‌شود. (کوزر، ۱۳۷۵: ۷۵)

دارندوف: دارندوف نظریه خود را در مورد ستیز با مفهوم اقتدار (Authority) ماکس وبر آغاز می‌کند و می‌گوید: جامعه با قید و بند‌های تحمیلی بهم پیوسته نگهداشته می‌شود و بر این اساس، توزیع نابرابر اقتدار همواره عامل تعیین‌کننده ستیزهای منظم اجتماعی به شمار می‌رود. این اقتدار به افراد وابسته نیست بلکه از جایگاه فرد در جامعه نشأت می‌گیرد و از فرد مقتدر انتظار می‌رود که زیر دستانش را تحت نظارت داشته باشد. به اعتقاد دارندوف ستیز ضرورتاً اقتصادی محض نیست و ناشی از نابرابری در قدرت است. او معتقد است همین که بین گروه‌های اجتماعی ستیز شکل می‌گیرد، درگیر فعالیت‌هایی می‌شوند که به دگرگونی‌هایی در ساختار اجتماعی می‌انجامد و هرگاه ستیز شدید باشد دگرگونی‌های ناشی از آن خصلتی ریشه‌ای به خود می‌گیرد و دگرگونی ناگهانی در ساختارها را به وجود می‌آورد. (ریتزر، ۱۳۷۹: ۱۵۹)

زیمل: زیمل معتقد است ستیز در ذات زندگی اجتماعی نهفته است و یک رابطه ستیز آمیز گرچه ممکن است به نظر دو طرف دعوا و یا یک ناظر خارجی یکسره منفی به نظر آید اما تحلیل دقیق همین رابطه، جنبه‌های مثبت پنهانی آن را آشکار می‌سازد چون همین رابطه ستیز آمیز از طریق درگیر ساختن متقابل آنها در جامعه، حتی در حالت عدم تعادل، آنان را به بافت اجتماعی پیوند می‌دهد. از دیدگاه زیمل ستیز می‌تواند به عنوان مفری برای طرز تلقی‌ها و احساسات منفی عمل کند و از این طریق روابط گسترده‌ای را امکان‌پذیر سازد. این رابطه می‌تواند به تحکیم پایگاه یکی از دو طرف یا هر دو طرف دعوا منجر شود و بدین سان قدر و منزلت فرد را بالا ببرد. از آنجا که ستیز می‌تواند پیوندهای اجتماعی موجود را قوی‌تر سازد و حتی پیوندهای

تازه ای را برقرار کند، پس آن را باید یک نیروی آفریننده و نه نابود کننده دانست. (کوزر، ۱۳۸۰: ۲۵۷). زیمل عواملی مثل تنفر، رشک و نیاز را علت ستیز می داند و معتقد است که ستیز دوگانگی های متفاوت را از بین می برد و اغلب وسیله نگهداری یا افزایش همبستگی میان گروههاست و شیوه دستیابی به نوعی وحدت است و ثبات در جامعه نیز نتیجه تعادل موقت نیروهای ستیز است که می تواند شرط کارآمد شدن منظم جامعه باشد تا افراد در زمینه های اجتماعی به اهدافشان دست پیدا کنند. (ترنر، ۱۳۷۲: ۱۴۲)

کوزر: کوزر به نقش ستیز در مناسبات اجتماعی می پردازد و معتقد است که تمام نظام های اجتماعی عدم توازن و تنش و ستیز منافع را در میان اجزای مرتبط خود دارند. کوزر می گوید: «که هر چه گروهها مشروعیت توزیع موجود منافع کمیاب را بیشتر زیر سوال ببرند، احتمال بروز ستیز بیشتر است. بنابراین ستیز می تولد کارکرد های متفاوتی از جمله: بروز مرز بندی های گروهی، تمرکز، تصمیم گیری، همبستگی ایدئولوژیک و افزایش کنترل اجتماعی و در نظامات ساختی انعطاف پذیر، موجب جدایی گروهها و افزایش خصومتها گردد.» از دیدگاه کوزر ستیز در یک گروه ممکن است که موجب برقراری وحدت و همبستگی یا برقراری مجدد آنها شود. اما او یادآور می شود که هر ستیز برای ساختار گروه سودمند نیست و میزان سودمندی به نوع ساختار اجتماعی گروه و به اموری که نزاع بر سر آنهاست (منابع کمیاب، حیثیت ها و وضعیت قدرت) بستگی دارد. کوزر بین دو نوع ستیز تمایز قائل می شود: الف) ستیز داخلی (درونی) ب) ستیز خارجی (بیرونی). ستیز داخلی بیانگر آن است که گروه های رقیب نمی خواهد از همان روش هایی پیروی کنند که مشروعیت نظام بر سر آنها استوار است و به این ترتیب ساختار جامعه را متلاشی می کنند. اما کوزر باز یادآور می شود که کارکرد مثبت و منفی ستیز داخلی هم به نوع ساختاری که ستیز در آن رخ می دهد بستگی دارد. در ساختارهای اجتماعی انعطاف پذیر ستیزهای داخلی چند جانبه ۱- از ایجاد شکاف بنیادی در طول یک محور جلوگیری می کنند ۲- با تغییر در مناسبات قدرت موجب تعادل و ثبات ساختارها می شوند ۳- هنجارهای موجود را تقویت می کنند و یا موجب پدید آمدن هنجارهای جدید می شوند. ستیز خارجی هم باعث به وجود آمدن پیوند بین گروه های داخلی و ساختارهای داخلی جامعه می شود و عامل وحدت و انسجام آنها در مقابل تجاوز خارجی می شود. مانند همگرایی احزاب ملی و مذهبی در جنبش ملی کردن صنعت نفت در برابر استعمارگران انگلیسی (کوزر، ۱۳۷۳: ۲۲۷). حال بر اساس دیدگاه های نظری فوق، می توان مدل نظری پژوهش را به صورت زیر ترسیم کرد:



شکل (۱): مدل نظری پژوهش

همچنین بر اساس مدل نظری پژوهش، مدل عملیاتی برای تبیین مساله پژوهش را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:



شکل (۲): مدل عملیاتی پژوهش

روش‌شناسی پژوهش

طرح‌های پژوهشی نقشه‌ها و شیوه‌هایی برای انجام پژوهش هستند و هر طرح پژوهشی دارای سه مولفه مفروضه‌های فلسفی، راهبردهای پژوهش و روش‌های خاص پژوهش است. (کرس ول، ۲۰۰۷: ۳۶). جهان‌بینی (مفروضه) فلسفی حاکم بر این پژوهش جهان‌بینی مدافعه‌ای - مشارکتی است. طرفداران این جهان‌بینی معتقدند که هر طرح پژوهشی و اجرای آن با سیاست و برنامه سیاسی درهم تنیده است و هر پژوهش شامل یک برنامه و پیشنهادی برای اصلاحات و تغییرات است که ممکن است زندگی افراد و نهادهایی که افراد در آنها کار یا زندگی می‌کند را تغییر داده و تحت تاثیر قرار دهد. (همان، ۴۴). راهبرد پژوهش در پژوهش‌های کمی و کیفی متفاوت است و در پژوهش حاضر که از نوع پژوهش‌های کیفی است، راهبرد پژوهش، مطالعه موردی است. مطالعه موردی یک راهبرد پژوهش است که به کمک آن پژوهشگر یک برنامه، رویداد (اعم از تاریخی، سیاسی و اجتماعی)، فعالیت، فرایند را به دقت تشریح می‌کند. نمونه‌های مورد مطالعه به زمان و فعالیت محدود می‌شوند و پژوهشگران با استفاده از انواع روش‌های گردآوری داده‌ها اطلاعات مورد نیاز را گردآوری می‌کنند. (Stake, 1995: 51)

سومین عنصر اصلی در چارچوب طرح پژوهشی، روش‌های پژوهشی خاصی است که مستلزم انواع گردآوری داده‌ها، تحلیل و تفسیری است که پژوهشگران برای مطالعات خود پیشنهاد می‌کنند. (کرس ول، ۲۰۰۷: ۵۴). در پژوهش حاضر روش گردآوری داده‌ها بر اساس روش کتابخانه‌ای بوده که اطلاعات مورد نیاز از طریق جستجو در منابع و اسناد مربوط به پژوهش گردآوری شده و تحلیل و تفسیر داده‌ها نیز بر اساس مطالب گردآوری شده و نظریه‌های موجود انجام شده است.

تجزیه و تحلیل

ستیز در جامعه و مخصوصاً در حوزه قدرت و سیاست همیشگی است و می‌تواند منافع مختلفی داشته باشد از جمله نابرابری در توزیع منابع اقتصادی و غیر اقتصادی مانند اقتدار و حتی تضاد ارزشها داشته باشد. این نابرابری در منابع کمیاب می‌تواند منجر به عدم قبول مشروعیت شود و آنهایی که سهم نامناسبی از منابع را در اختیار دارند، نظام را زیر سؤال ببرند این عدم قبول مشروعیت و زیر سؤال بردن نظام از طریق آگاهی بخشی و عمل صورت می‌گیرد که نیاز به کادر رهبری قوی و منسجم و یک ایدئولوژی متناسب با شرایط دارد. که در صورت تامین شرایط ستیز میان افراد و گروهها حتی در سطح بین‌المللی هم دولت‌ها آماده ستیز و درگیری می‌شوند. (ترنر، ۱۳۷۲: ۱۹۷). ستیز می‌تواند با توجه به سطوح مختلف، پیامدها و کارکردهای متفاوتی را برای احزاب و گروهها و کل نظام داشته باشد. بیشتر نظریه پردازان ستیز را در سطح گروهها بررسی کرده و به پیامدها و کارکردهای ستیز پرداخته‌اند. ستیز می‌تواند کارکردهای انسجام بخش داشته و موجب شکل‌گیری ائتلاف و یا تمرکزگرایی در ساخت رهبری شود. هر چند که نظریه پردازان به

پیامد های ستیز گروهی در سطوح احزاب و گروهها پرداخته اند ولی می توان این سطح را به سطوح بین المللی هم ارتقاء داد و همان پیامد هایی که برای گروهها داشته، برای کل نظام و احزاب در درون نظام هم داشته باشد. ستیز و درگیری یک کشور در سطح ملی می تواند موجب همگرایی و نزدیکی احزاب مختلف در یک نظام شود اما از جهتی دیگر ممکن است هر یک از احزاب و گروههای سیاسی درون نظام با توجه به شرایط اهداف و منافع خود را دنبال کنند که این امر به نوبه خود موجب واگرایی و کاهش انسجام گروهی گردد. بررسی تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نشان می دهد که همواره در طول تاریخ در هر مقطع زمانی احزاب سیاسی و در راس آن نخبگان سیاسی به نوعی همدلی و همیاری در حل مسائل و مشکلات جامعه رسیده اند، علیرغم تمامی کارشکنی های خارجی باز به موفقیت های خوبی دست پیدا کرده اند و بر عکس در هر برهه زمانی روحیه اقتدارطلبی بر احزاب و نخبگان حاکم شده خیلی زود بذر اختلاف دشمنان خارجی تاثیر گذاشته و کشور را از رشد و شکوفایی باز داشته است. لذا با عنایت به تجربه تاریخی انتقاد بر وضعیت کنونی است که با وجود و تشدید فشارها و تحریم های خارجی، باز هم این واگرایی و عدم تحمل ایده های دیگری در میان احزاب و به ویژه نخبگان سیاسی دیده می شود.

نتیجه گیری

تجربه ناموفق ائتلاف و همگرایی نیروها و نخبگان سیاسی در ایران طی سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ و به ویژه تراژدی غمباری که دوره افتخار نهضت ملی را به پایان رساند، گرچه از طریق کودتای ۲۸ مرداد و به یاری بیگانگان رقم خورد. اما از دیدگاه دیگر تا حدودی سرنوشت محتوم آن تجربه خاص ائتلاف و همکاری- تضاد و واگرایی است که در این تراژدی نخبگان همواره مؤلفه های پارادوکسیکال آزادی خواهی و اقتدار طلبی را به صورت توأمان با هم می خواستند. اما هر نوع همکاری و همیاری در عرصه سیاست و قدرت فقط در سایه تساهل و مدارا در چارچوب اصول اساسی و پذیرفته شده است. به خصوص در شرایطی که آن جامعه دستخوش تغییرات سریع و در حال مبارزه ای بزرگ و فراگیرانه بیش از هر زمان دیگری باشد. چرا که ماهیت مشکلات جوامع در حال گذار و طبیعت کثرت گرای آنان از یک سو و از سوی دیگر بروز بحرانهای پی در پی و ضرورت حفظ آرامش در عرصه اجتماع و به ویژه در کانون قدرت، اجماع نظر و وحدت رویه نخبگان را در قالب تصمیمات و سیاستهای عاجل، شجاعانه و بنیادی ضروری می سازد و این امر جز بر پایه روحیات متساهلانه نخبگان قابل حصول نیست. این در حالی است که اختلاف و شکاف های متعدد عقیدتی، فرهنگی، نژادی و طبقاتی در جامعه مفروض و از جمله در میان نخبگان هم امری طبیعی و فراگیر بود. بر این اساس می توان عنوان نمود که وجود تساهل و مدارا یکی از اساسی ترین اصول برای ایجاد همکاری و همیاری در عرصه اجتماع است و وجود رفتارهای اقتدارگرایانه امکان پدیده اجماع نظر و وحدت رویه را به طور طبیعی از بین می برد.

نهایتاً می‌توان گفت بنیان حقیقی دوران نهضت ملی نه بر پایه تلاش و اقدام گروهی نخبگان و جریانات نخبگان سیاسی ایرانی، بلکه در شرایط تضعیف قدرت در کشوری که اشغال بود، آغازگردید و همگرایی‌های نخبگان به ویژه مصدق و کاشانی یک استراتژی ریشه‌داری نبود بلکه به عنوان یک تاکتیک بود و اگر هم کودتای ۲۸ مرداد نیز رخ نمی‌داد مشخص نبود که با اندیشه‌های متفاوت تداوم این همگرایی‌ها تا کی ادامه می‌یافت؟

منابع:

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی
- آغاجری، هاشم (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی تاریخی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول
- ترنر جان‌اتان (۱۳۷۰)، پیدایش نظریه جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالعلی لهسایی زاده، دانشگاه شیراز، چاپ سوم
- ریتزر، جورج (۱۳۷۹)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی
- صالحی، غلام رضا (۱۳۸۱)، نقش گروه‌های ملی و مذهبی در جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، به راهنمایی عماد افروغ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس
- فوران، جان (۱۳۸۷)، مقاومت‌شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات رسا چاپ هشتم
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۴)، اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه رضا نفیسی، کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز
- کرس ول، جان دبلیو (۱۳۹۱)، طرح پژوهش و رویکردهای کیفی، کمی و ترکیبی، ترجمه علیرضا کیامنش و مریم دانای طوس، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۸)، زندگی‌واندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر سخن
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول
- Stake, R.E. (1995). The art of case study research. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Wodak, Ruth (2006) critical linguistics and critical discourse analysis. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publ.

Explaining the bases of convergence and divergence of parties and its role in the formation and failure of social movements

Alireza Akbarzadeh¹

Mahdi Mirzaei²

Abstract:

The study of social changes in Iran in the last hundred years shows structural changes in the field of politics, especially the role of political parties and elite groups. The present study seeks to explain the contexts and consequences of the convergence-divergence of two national and religious political groups in the formation of the movement to nationalize the oil industry and ultimately the failure of the movement (during the coup of August 11). For this purpose, a combination of dialectical and functional perspectives on conflict has been selected as the theoretical framework of the study. The present study is qualitative research and the case study strategy has been used. The results of the research show that the convergence of political parties during the national movement was not based on the efforts and group actions of the elites and Iranian political movements, but rather began in the conditions of occupation and weakening of power in the country. The convergences of the elites, especially Mossadegh and Kashani, were not a deep-rooted strategy, but rather a tactic. If the coup of August 11 had not occurred, it was not clear how long these convergences would have continued with these divergent ideas. Therefore, the existence of a deep-rooted strategy among the political elites for convergence, the existence of a tolerant spirit among them, and also the avoidance of authoritarian behaviors, especially in a society that has undergone rapid changes, could have prevented the repetition of the sad tragedy of convergence-divergence, a tragedy that the elites have always helped to reproduce by simultaneously requesting the paradoxical components of freedom-seeking and authoritarianism.

Keywords: Political parties, social movement, conflict, convergence, divergence

-
1. (Corresponding author): Assistant Professor, Department of Social Sciences, Imam Ali Military University, Tehran, Iran. Email: Ali_reza615@yahoo.com
 2. Assistant Professor, Department of Social Sciences, Imam Ali Military University, Tehran, Iran. Email: Ma.mirzaei@ut.ac.ir